
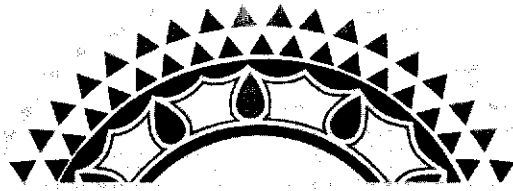


مروری بر اندیشه‌های
دین‌پژوهی فریتيوف شوآن

آنچه در ادیان گوناگون، مشترک است





سید حسین نصر
ترجمه شهاب‌الدین عباسی

اشاره: سنت‌گرایان (raditionalists) هر که باشند و هر عقیده و آموزه‌ای داشته باشند، دست‌کم در یک نکته اشتراک نظر دارند و آن، احیای معارف قدسی ادیان و دعوت به راست‌کیشی دینی است. ایشان در هر دین، حظی از حقیقت و حقانیت می‌بینند و بهره‌مندی از «نجات» را منوط به رجوع به آن حقیقت به شمار می‌آورند.

متن حاضر شرح و توصیف اندیشه‌های دینی فریتیوف شوان، سنت‌گرای نامدار معاصر است. مؤلف مقاله حاضر که خود در سنت‌گرایی، سابقه‌ای درخشان و دیرپا دارد، درک شوان را از مقوله دین به شرح درآورده است. وجه شاخص این نوشتار، تاکید و تمرکز بر ساحتی از دین است که در تمامی ادیان جهان، بالا‌اشتراک حضور دارد. به این اعتبار می‌توان ویژگی بین‌الادیانی مقاله حاضر را تصدیق کرد.

نوشته‌های وسیع شوان، بیش از هر چیز، مربوط به دین است. اما از منظر شوان دین به آن واقعیت بی‌سروتهی که بسیاری از نویسندگان مرتبط با این موضوع آن را دین می‌نامند، فرو کاسته نمی‌شود. به عقیده او و religion (دین) هنوز هم مرتبط با religio است، یعنی آن چیزی که انسان را با خدا - با اصل نهایی - پیوند می‌دهد. دین برای شوان قابل تحویل به مقوله محدود تفکر مدرن راجع به دین، و حتی به بیشتر آنچه امروزه در غرب الهیات قلمداد می‌شود نیست، چیزی که از دین در این معنی جدا شده و به صورت سایر حوزه‌های فکر و عمل انسان درآمده، از کیهان و جامعه بشری بیگانه شده، و به به گوشه‌ای از حیات انسان در جهانی که به میزان وسیعی غیر دینی و دنیوی شده رانده شده است. ناگفته پیداست که شوان از این روند و وضعیت غم‌انگیزی که دین و مطالعات دینی در غرب مدرن دچار شده آگاه است، اما این وضعیت را به عنوان یک معیار یا «واقعیتی» نمی‌پذیرد که باید مثل بسیاری از متفکران دینی مدرن - که حتی پیش از شروع نبرد علیه همه آن چیزهایی که امروزه دین را تهدید می‌کند، مغلوبش می‌شوند - بدان چنگ بزند.

می‌بخشد، چنان تجربه جسورانه و هیبت‌انگیزی است که تنها عده اندکی می‌خواهند آن را تجربه کنند. نور درخشنده دین، برای آنان که به تیرگی و ظلمت خو کرده‌اند، کورکننده است. وقتی به مطالعه دین برحسب مقولات غیر دینی می‌پردازند، می‌خواهند به گونه‌ای عمل کنند که انگار چنین عالمی وجود ندارد. می‌خواهند دین را بر حسب مفاهیم انتزاعی تا حد امکان تهی‌شده از همه محتوای مقدس بررسی کنند، نه اینکه وارد آتشی شوند که تمام هستی آدمی را شعله‌ور می‌کند.

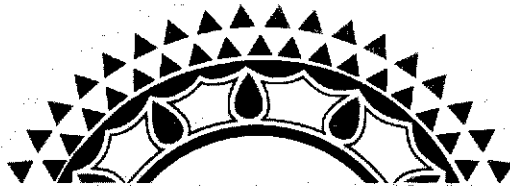
غفلت از نوشته‌های شوان در محافل دانشگاهی و غیر دانشگاهی مربوط به دین - که البته استثناهای قابل توجهی دارد - دقیقاً بدین سبب است که این نوشته‌ها چنان ارتباط جدی با دین دارند که کسی نمی‌تواند وجودشان را تصدیق کند و چالش آنها را جدی بگیرد بدون آنکه ارتباط خالی از شور و علاقه خود را نسبت به عالم دینی تغییر دهد، دنیای شکاکانه و دنیوی و غیردینی‌شده انسان مدرن را زیر سؤال نبرد و دنیای مبتنی بر یقین دینی را - در عین اینکه صاحب بیشترین جدیت و انضباط عقلی است - جایگزین آن نکند.

اگر بالاخره امروزه پس از چنین غفلت طولانی نسبت به نوشته‌های شوان، علاقه فراوانی به آثارش پیدا شده، بدین سبب است که بسیاری از افرادی که دارای هوش و فراست لازم هستند، از راه‌حلهای ناقص و نیمه تمام خسته شده‌اند و می‌خواهند با چالش نوشته‌هایش، با هر نتیجه‌ای که برای زندگی عقلی و معنی‌شان داشته باشد، روبه‌رو شوند. این بدین سبب است که بسیاری از آدمهای هوشمند و عاقلی که جذب دین‌پژوهی شده‌اند دیگر با فروکاستن دین‌پژوهی به تاریخ، یا پدیدارشناسی یا جامعه‌شناسی دین خرسند نمی‌شوند. نمی‌توان نوشته‌های شوان را درباره دین مطالعه کرد و دین و طبیعت دینی انسان را جدی نگرفت و بدین وسیله رهیافتی نسبت به کل واقعیت دین نپرواند؛ رهیافتی متفاوت با آنچه بیشتر انسانهای مدرن امروزه نه تنها در طول تحصیل‌شان بلکه همچنین در بسیاری موارد، توسط متالمان و فلاسفه و متفکران دینی اجتماع دینی‌شان با آنها روبه‌رو می‌شوند.

شوان دلمشغول مطالعه دین و ادیان است و

شوان از مطالعه دین بر پایه هیچ یک از سایر مقولات اندیشه یا رشته‌های علمی خرسند و علی‌رغم اینکه از ظهور طوماروار هر دین در تاریخ کاملاً آگاهی دارد، مخالف سرسخت تاریخ‌گرایی یا فروکاستن واقعیت یک دین صرفاً به تاریخ آن است. و در حالی که بر نقش و اهمیت محوری ایمان تأکید می‌ورزد، از تحویل دین به ایمان صرف و بی‌اعتنایی کامل به عنصر آموزه یا حقیقت به عنوان واقعیتی عینی امتناع می‌کند. و در عین اینکه بر معنی و منزلت هر پدیده در عالم سنت واقف است، مطالعه دین را به پدیده‌های منفردی محدود نمی‌کند که از واقعیت کلی‌شان و عالم قدسی گسترده‌ای جدا شده‌اند که در درون آن، پدیده‌های دینی معنای حقیقی‌شان را آشکار می‌کنند و به‌رغم اینکه از نقش یک جامعه دارای ساختار دینی، سطح‌بندی و طبقات آن، و عناصر قومی و نژادی در دین کاملاً آگاه است، یکسره مخالف فرو کاستن دین به عوامل جامعه‌شناختی آن است. و در صورتی که استاد رشته روانشناسی دینی است و مطالبی روشنگر درباره تحولاتی نگاشته که زندگی دینی و معنوی در روح کسانی که چنین زندگی‌ای را دنبال می‌کنند، به وجود آورده، میان امور معنوی و روانی به صورت روشن و مقوله‌ای، تمایز می‌افکند و از کسانی که دین را به روانشناسی دین تنزل می‌دهند، بشدت انتقاد می‌کند.

می‌توان رهیافت او را به مطالعه دین چنین بیان کرد که دین، واقعیت مبنایی و اصلی وجود انسان است و اگرچه با همه مقولات و حوزه‌های اندیشه و عمل آدمی ارتباط دارد نباید آن را به هیچ یک از مقولات دیگر تحویل کرد. در واقع یکی از دلایل عمده اینکه شوان در محافل مرتبط با مطالعات دینی در دنیای مدرن تا این حد مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته، این است که از نظر بیشتر آنها، او دین را بسیار جدی می‌گیرد، در صورتی که بسیاری از اندیشمندان و متالمان دینی مدرن، اگرچه وانمود می‌کنند که به دین‌پژوهی یا اندیشیدن درباره مقولات الهیاتی و کلامی اشتغال دارند، در عالمی فعالیت می‌کنند که در آن نور دین از قبل به ضعف و تیرگی گراییده است. روبه‌رویی با عالم عقلی و معنوی‌ای که در آن دین بار دیگر مانند خورشیدی جهان‌افروز بر همه چیز نور می‌افکند و همه چیز را نظم و نظام



حقیقت دین به معنای دقیق کلمه و نسبت میان دین‌های بسیاری که وجود دارند و داشته‌اند، در مقیاس جهانی، نیز مورد توجه و اقبال جدی اوست. در واقع این دو دلمشغولی از نظر او، مرتبط با یکدیگرند زیرا شوان برای دنیایی می‌نویسد که در آن سفر در طول سرحدات دینی از قبل به یک واقعیت عمیق تبدیل شده و در آن، مطالعه ادیان، برای بسیاری از افراد به نحوی بر پیوندشان با دین و فهمشان از آن، اثر می‌گذارد. شوان در عین حال که تنوع ادیان را می‌پذیرد و در واقع به عمیق‌ترین معنا برای آن احترام قائل است و آن را حاصل مشیت الهی می‌داند، بر وحدت درونی این تنوع و بر معنی و جایگاه دینی آن نیز تأکید می‌ورزد، او به کرات، در خصوص این مسائل مطلب نوشته که چگونه هر دینی، دین است، اینکه چرا زیستن کامل طبق هر دینی به معنای زیستن طبق دین به ماهودین، و بنابراین به یک معنی طبق همه ادیان است، اینکه چگونه هر دنیای دینی، برای کسانی که در آن زندگی می‌کنند مطلق است و مع الوصف فقط حقیقت مطلق - که فراتر از همه مظاهر و تجلیات جزئی است - به معنای دقیق کلمه مطلق است، اینکه چگونه خورشید هر جهان دینی برای آن جهان خورشید است در حالی که فی الواقع ستاره‌ای در آن سپهر معنوی است که بیکرانگی الهی را به شکل رمزی و نمادین متجلی می‌کند.

شوان بر نبوغ و اصالت معنوی - به معنای اصطلاحی کلمه یعنی مرتبط با اصل - هر دین، به همراه تمدن، ساختار اجتماعی، هنر و فرهنگی که به وجود می‌آورد، تأکید می‌ورزد. او همچنین از دین جاویدان، یا دین خالده که آن را دین قلب هم می‌خواند با تأکید سخن می‌گوید، چیزی که در مرکز هر دین خاص و نیز در مرکز و جوهر وجود انسان جای دارد. اگر انسان قادر بود به مرکز وجود خویش نفوذ کند و به ملک درون راه یابد، به دین خالده یا جاویدانی که در مرکز ادیان و حیاتی قرار دارد، می‌رسید. اما به سبب هیبوط انسان و اثرات آن بر روح وی، فی الواقع وصول به قلب امکان‌پذیر نیست مگر به مدد فضل و عنایتی که از آن مظاهر و تجلیات عینی لوگوس [= عقل] الهی که همان ادیان و حیاتی‌اند، نشأت می‌گیرد. تأکید بر دین جاویدان و جهان‌شمول قلب، که فاصله بسیار با

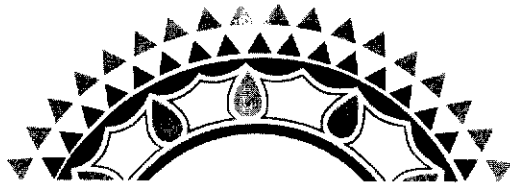
مخدوش کردن یا تنزل دادن اهمیت و معنای سنت‌های دینی نوع بشر دارد. تأکید است بر اصل الهی، ویژگی مقدس و ضرورت مطلق آنها برای طبیعت آدمی در میسر ساختن وصول به آن دین جاویدانی که در مرکز همه ادیان قرار دارد.

کاربرد کلمه دین توسط شوان، و بسط و گسترش مرزهای معنی آن به فراسوی محدودیتهایی که خوانندگان مدرن بنا بر عادت برای آن قائل می‌شوند، را می‌توان با عطف توجه به کلمه «سنت» بهتر فهمید. سنت، مفهوم کلیدی دیگری است که شوان اغلب در آثارش، معمولاً در پیوند نزدیک با اصطلاح دین از آن استفاده می‌کند. نوشته‌های شوان را در واقع قبل از هر چیز دیگری می‌توان سنتی دانست. او خودش را یک «متفکر» دینی و متافیزیکدانی سنتی می‌شمارد، اگر چنین اصطلاح مدرنی (یعنی متفکر) را بتوان به بستر دینی انتقال داد. بنابراین، اگر بتوانیم معنی سنت را آن گونه که وی و سایر نویسندگان این مکتب آن را به کار می‌برند، بفهمیم، خواهیم توانست بصیرت عمیقی نسبت به طبیعت نوشته‌ها و جهان‌نگری‌اش کسب کنیم.

سنت، آن طور که شوان و قبل از وی استادانی چون رنه گنون و آنانداکوماراسوامی آن را به کار می‌بردند، نه عرف است و نه عادت. سنت صرفاً آن چیزی هم نیست که در دوره‌ای از تاریخ یک تمدن خاص مورد اعتقاد بوده و به آن عمل می‌شده است. بلکه سنت، حقیقتی فوق‌صوری است. از این رو، تعریف کامل آن از طریق تعیین حدود غیر ممکن است. سنت همه آن چیزهایی است که اصلشان در سپهر الهی است، در وحی به عامترین معنای آن، به علاوه پدیدار شدنش در بستر زمانی - مکانی خاصی که توسط سرچشمه‌ای که سنت از آن نشأت گرفته، تعیین شده است. سنت نه فقط بر این حقیقت اصل و مبداء آسمانی اطلاق می‌شود، بلکه در قلمروهای مختلفی مانند حقوق و هنر، روشهای مراقبه و درون‌نگری و نحوه آماده‌کاشت شدن و پرورش باغ نیز مصداق عینی دارد. بنابراین، نه فقط در نسبت با مابعدالطبیعه و دین چنین کاربردی از این اصطلاح وجود دارد، بلکه در مورد هنر سنتی، ساختار اجتماعی سنتی و علوم سنتی نیز چنین کاربردی وجود دارد. به تعبیر یکی از شارحان معروف دیدگاه سنتی مارکوپالیس:

بزودی بر خوانندگان معلوم خواهد شد که از سنت چیزی بیش از عرف و رسوم دیرپا مراد است، حتی اگر کاربرد متداول، گرایش به آن داشته باشد که آن را بدین نحو محدود و مقید کند. در اینجا، این کلمه همان معنی متعالی‌اش را دارد، که معنی و دلالت عادی آن را هم می‌رساند، هر چند هیچ تلاشی برای جای دادن آن در یک مجموعه خاص مفاهیم صورت نگرفته چون سنت در ذات خود بی‌صورت و فوق شخصی است، از تعریف دقیق بر حسب سخن یا اندیشه بشری نیز می‌گریزد. همه آنچه به نحو مفیدی عجاتاً راجع به آن می‌توان گفت این است که هر جا یک سنت کامل وجود داشته باشد حضور چهار چیز لازم می‌آید: سرچشمه الهام یا به تعبیر عینی‌تر و مشخص‌تر ولی؛ فیض و برکت جاری‌ای که از آن سرچشمه نشأت می‌گیرد و بدون وقفه در بسترهای متعدّد سریان می‌یابد؛ یک طریق «اثبات و تحقق» که چون خالصانه پیروی شود آدمی را به مقامات متعالی‌ای راهنمایی می‌کند که قادر خواهد بود حقایقی را که وی انتقال می‌دهد «به فعلیت برساند»، و بالاخره تجسم صوری سنت در آموزه‌ها، هنرها، علوم و سایر عناصری که توامان ویژگیهای یک تمدن متعارف را تعیین می‌کنند.

اثر تام و تمام اصطلاح «سنت» هنگامی معلوم می‌شود که با همه آنچه در بیرون از شمول آن قرار دارد، یعنی دنیای مدرن که در آن واحد به معنی زمانی، مدرن است و در طبیعتش ضد سنتی است، مقایسه شود. نویسندگان سنتی بین امر سنتی و امر مدرن نه فقط به سبب وجود دوره خاصی از تاریخ که در آن پاره‌ای طرحهای اندیشه یا صور هنر دست بر قضا رواج پیدا کرد، بلکه به سبب طبیعت طرحها و صور آنها تمایز می‌نهند. بنابراین سنتی صرفاً به معنی باستانی و قرون وسطایی یا قدیمی، و مدرن به معنی مابعد قرون وسطایی و جدید نیست. چنین نیست که همه آنچه قدیمی است سنتی است. هنر و فلسفه قدیم یونانی رومی یک نمونه آن است. و نه همه آنچه جدید یا مابعد قرون وسطایی است مدرن است مثل شعرهای آنجلس سیلسیوس یا نقاشیهای ناواهو سند. به همین دلیل است که در درون این دیدگاه تمایز روشنی بین مدرن و معاصر نهاده شده است. می‌توان معاصر بود و با وجود این، با همه آنچه دنیای مدرن را فی



نفسه شکل می‌دهد و آن را از همه امور سنتی و از دیدگاه شوآن و کسانی که قائل به دیدگاه او هستند، متمایز می‌سازد مخالفت ورزید. تاکید بر اصطلاح مهم و تعیین کننده سنت برای فراهم آوردن ایزاری است که توسط آن می‌توان حقیقت را از خطا، یعنی هر آنچه از سپهر الهی و مطابق با طبیعت روحانی انسان است از اموری که فقط منشاء بشری دارند و مبتنی بر نفی امور مافوق بشری هستند و به سبب همین محدودیت نهایتاً مادون بشری اند، متمایز و مشخص ساخت. غفلت از معنای سنت برابر است با نادیده گرفتن محوریت دلمشغولی به حق در نوشته‌های شوآن و کسانی که متعلق به مکتب سنتی اند. کنار نهادن این مفهوم اساسی برای آنکه از شائبه توهین به هواداران مختلف مدرنیسم پرهیز شود، به معنای مجبور شدن به مواجهه با جنگل خطرناک پریشانی و بی‌نظمی است که مشخصه دنیای مدرن است؛ دنیایی عاری از نور بصیرتی که می‌تواند انسان را از گم‌گشتگی و نهایتاً بلیعه شدن توسط درندگانی که در این جنگل کمین کرده‌اند، نجات دهد. پیامد نفی سنت نمی‌تواند چیزی جز ضعیف شدن اراده برای شناخت حقیقت و تقرب به آن باشد. نفی سنت، اگر به خطای محض و نفوذ امور دنیوی و غیر دینی به قلمرو امور مقدس منتهی نشود، جز به نیمه حقایق نمی‌انجامد. امتناع از پذیرفتن مقوله سنت و اهمیت و معنای امر سنتی، در حکم خلع سلاح در برابر خطرات امور ضد سنتی است که زندگی و تفکر دینی انسان غربی را از رنسانس به بعد و زندگی و تفکر انسان شرقی را از قرن اخیر خشک و پژمرده کرده و اکنون نیز تهدیدی در تباه کردن دین از درون است.

بنابراین برای فهم عمیق پیام شوآن، رسیدن به شناخت روشنی از معنی اصطلاح سنتی و مصادیق آن ضروری است. شاید هیچ مفهوم دیگری به این اندازه برای درک و فهم نوشته‌های او تعیین کننده و مهم نباشد. شوآن اول و قبل از هر چیز یک شارح و مفسر تعلیم سنتی است و می‌خواهد به این عنوان شناخته شود. هم شرح و ایضاح وی از دین، مابعدالطبیعه، هنر و جز اینها و هم نقد و انتقاد او از دنیای مدرن و ناپهنجاریها و نقایص آن، بر پایه معنای سنت استوار است. شوآن نه فقط درباره وجوه متفاوت امور

انسانی و الهی در پرتو سنت مطلب می‌نویسد، بلکه فلسفه، هنر، علم، ساختارهای اجتماعی و سایر اندیشه‌ها و اعمال مرتبط با وجود انسان را در پرتو آن حقیقتی که همه سنت‌ها تجلیات آن هستند، مورد نقادی قرار می‌دهد. شوآن در هر آنچه در مقام شارح و مفسر حق و منتقد خطا می‌نویسد، سنتی است.

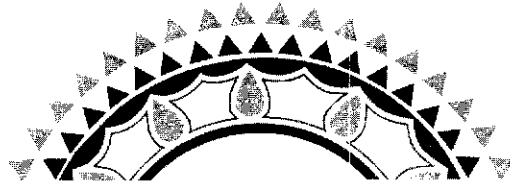
دومین ویژگی اساسی نوشته‌های شوآن، مخصوصاً تا آنجا که به دین مربوط است، راست‌اندیشی^۲ است. شوآن خودش را صریحاً و به معنای دقیق کلمه راست‌اندیشی و مدافع راست‌اندیشی می‌شمارد. بنابراین برای آنان که راست‌اندیشی را با محدودیت و تنگنا یکی می‌گیرند عجیب می‌نماید که شوآن چگونه زیر چتر راست‌اندیشی نه تنها از مایستراکهارت در سنت مسیحی بلکه از ابعاد ظاهر و باطن ادیان دیگر هم دفاع می‌کند، و در عین حال به نام همان اصول و میانی یوگیهای دروغین و سایر مدرنیستهای التقاطی در آیین هندو را مورد نقادی قرار می‌دهد. نزد شوآن راست‌اندیشی، هم مرتبط با حقیقت است و هم مرتبط با تجانس صوری یک عالم سنتی خاص. سخن گفتن از حقیقت همچنین به معنای سخن گفتن راجع به امکان وقوع خطاست. راست‌اندیش بودن برابر با جای داشتن در جانب حقیقت است. اما از آنجا که حقیقت، خو را نه یکباره و در یک زبان صوری بلکه به دفعات بسیار و در «عوامل» متفاوتی ظاهر می‌سازد که زبان و تجانس صوری خودشان را دارند، پرسش از جای داشتن در جانب حقیقت مستلزم پرسش از آن عوامل صوری است. بنابراین شوآن از مسیحیت به عنوان دینی راست‌آیین در نفس خود، دفاع می‌کند در حالی که از منظر راست‌آیینی یهودی، مسیحیت کژآیین و بدعت‌گذار است. و توضیح می‌دهد که چرا بودیسم یک دین راست‌آیین است، یعنی تجسّمی است از حقیقت و راهی «فراهم‌آمده» توسط آن حقیقت برای وصول به حقیقت، در حالی که بودیسم از نظرگاه آیین برهمن بدعت‌گذار و کژآیین محسوب می‌شود.

همچنین شوآن توضیح می‌دهد که چرا در درون یک دین واحد، مکتب باطن‌گرایی مانند تصوف در اسلام، به معنای دقیق کلمه، فی‌نفسه راست‌اندیش است، در حالی که گاه مراجع ظاهرگرا در مورد آن دچار سوء فهم

می‌شوند و آن را پدیده‌ای بدعت‌گذار می‌شمرند، و اینک چرا در درون تصوف کسانی بوده‌اند که از راست‌اندیشی منحرف شدند. او همچنین معنا و اهمیت معیار راست‌اندیشی را حتی در سطح ظاهر برای ارزیابی مظاهر فردگرایانه یا ناپهنجاریانه‌ای که می‌تواند پدید آید و در واقع حتی در عوالم سنتی بسیار دور از همی چون اروپا و ژاپن قرون وسطی پدید آمده است، خاطرنشان می‌سازد.

به نظر شوآن راست‌اندیشی به معنای محدودیت نیست. راست‌اندیشی مثل شکل است که نه مغایر با گستره‌های تحدیدناپذیر بی‌شکلی بلکه روزه ناگزیری است که به سوی بی‌شکلی گشوده می‌شود. محدودیت‌های اعمال شده توسط راست‌اندیشی، برای آن است که انسان به خطا نیفتد. آنها نرده‌هایی در دو طرف طریق مستقیم آموزه راست (orthodoxa)

و عمل راست (ortho-praxis) هستند که چوینده را از افتادن در ورطه غفلت و خطا و نهایتاً تباهی و دوری از کمال باز می‌دارند. آنها او را از پیشروی در طریق حق که یا در دنیا یا در آخرت نهایتاً به آزادی کامل و رهایی از همه محدودیتها و تنگناها منتهی می‌شود، باز نمی‌دارند. به عقیده شوآن راست‌اندیشی نه تنها با عالی‌ترین معرفت مابعدالطبیعی یا تحقیق معنوی معارض نیست بلکه شرطی ضروری برای نیل به آنهاست. استثناهایی نیز فقط برای اثبات قاعده و تأیید مجدد این حقیقت هستند که «روح آنجا می‌وزد که جانی شنوا باشد». شوآن را در مطالعه‌اش راجع به دین، و نیز سایر حوزه‌ها، باید متفکری راست‌اندیش و سنت‌گرا دانست، اگر که این دو اصطلاح به معنای جهانشمولی که او خودش به همراه سایر شارحان و مفسران دیدگاه سنتی به آنها داده‌اند، فهمیده شود. آثار شوآن در آن واحد به ارکانی که دین را شکل می‌دهند و نسبت میان ادیان مربوط است. شوآن به اجزای مقوم دین فی‌نفسه، از قبیل معنی وحی، تاولیل، کلام یا الهیات، اخلاق و عرفان، و همچنین به ارتباط و نسبت میان ادیان مختلف و مسائلی می‌پردازد که کثرت ادیان برای حقیقت دین فی‌نفسه، و معنی و منزلت آن پدید می‌آورد. او به تاریخ ادیان به آن اندازه که به طور متداول فهم می‌شود یعنی فروکاستن حقیقت دین به تاریخ آن و



ظهور زمانی آن نمی‌پردازد. اگر که مقصود از جامعه‌شناسی یا فلسفه دین معنای آکادمیک متعارفشان باشد که دین را به سطح یک پدیده اجتماعی تنزل می‌دهند یا مقولات یک فلسفه مادی را برای فهم و توضیح تنوع دین به کار می‌بندند، شوآن به این معنا از جامعه‌شناسی یا فلسفه دین هم نمی‌پردازد. روانشناسی دین نیز مورد علاقه و اشتغال ذهنی او نیست اگر که در اینجا نیز این اصطلاح به معنای روانشناسانه کردن دین و فرو کاستن آن به پدیده‌ای صرفاً روانی تعبیر شود. اما او به همه این وجوه دین، از منظر حقیقت اصلی و اولیة دین علاقه‌مند است. او به طور همه‌جانبه و گسترده‌ای به نحوه تجلی حقیقت یک دین خاص در زمانها و مکانهای متفاوت می‌پردازد. وی پژوهشهای بسیاری در زمینه مصادیق و تعالیم دین در نظام اجتماعی انجام داده است. پژوهشهای شوآن سرشار از شرح و تفسیر بعد عقلی دین است و به «فلسفه دین» در عمیق‌ترین معنی این اصطلاح مربوط می‌شود، فقط اگر فلسفه در معنای سنتی فهمیده شود. به نحو مشابه به برداشته‌ترین مباحث راجع به تاثیر حقیقت دین بر روح آدمی را باید در آثار وی یافت زیرا شوآن از استادان علم روانشناسی سنتی است که برای آنکه با دانش مدرنی که همین نام را بر خود دارد اشتباه گرفته نشود شاید بهتر باشد آن را روح‌شناسی^۳ خواند زیرا این علم آن قدر که به روح مربوط است یا روان ارتباط ندارد و به خود روان تا آنجا می‌پردازد که با روح در آن وصال مقدسی که از آن، طلای کیمیاگری معنوی زاده می‌شود، قرین گردد.

به هر حال بندرت شاخه‌ای از مطالعات دینی یافت می‌شود که رشته معاصر که این نام را برخورد دارد (یعنی دین پژوهی) بدان بپردازد و مفصلاً در نوشته‌های شوآن با بصیرت و علم و دانش پژوهی مابعدالطبیعی و دینی شگفت‌انگیزی مورد بحث قرار گرفته باشد. فقط دیدگاه او به طور بنیادین متفاوت با آن مواردی است که در بیشتر آثار مدرن راجع به وجوه مختلف دین یافت می‌شود. دقیقاً به این دلیل است که شوآن بدون آنکه مورخ، فیلسوف، جامعه‌شناس یا روانشناس دین باشد، عمیق‌ترین بصیرتها را در همه این حوزه‌ها یعنی تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی و روانشناسی دین عرضه می‌کند. آثارش شبیه نسیم صبحگاهی است که حیاتی نو در فضای

خفقان آور و بسته‌ای می‌دمد که دین در آن، در دنیای مدرن و بویژه در درون رشته‌های آکادمیکی که فرض می‌شود با آن ارتباط دارد محبوس شده است. او در مطالعه دین به شیوه‌ای عمل می‌کند که اولویت و تقدّم دین حفظ می‌شود و ارتباطش با واقعیات و وجوه اندیشه یا تجربه انسانی تبیین می‌گردد بدون آنکه دین را تابع آن واقعیات و وجوه سازد.

همچنین شوآن متاهله‌ی با اهمیت بسیار است بدون نکه صرفاً متاهله باشد. زیرا او بیش از همه دل مشغول یک مابعدالطبیعه یا علم مقدسی است که بالاتر از الهیات قرار می‌گیرد، آن گونه که این اصطلاح معمولاً در مسیحیت فهمیده می‌شود. اما او خودش را سرگرم الهیات به معنای دقیق کلمه می‌کند و معرفت اعجاب‌انگیزی نه فقط نسبت به مکاتب الهیاتی سنتی عمده در مسیحیت نظیر مکتب اگوستینی، توماسی، بالاماسی و لوتری، بلکه نسبت به مکاتب گوناگون کلام یا الهیات اسلامی دارد. بحث او درباره تئلیت یا مسأله طبیعت دوگانه مسیح در زمینه الهیات مسیحی یا راجع به جبر و اختیار در کلام اشعری چنان که در آثاری چون منطق و استعمال می‌تون یافت، نشان‌دهنده استادی او در بحث راجع به مباحث کلامی و الهیاتی کلاسیک همراه با سختگیری و دقت عقلی و در عین حال مبتنی بر یقین وی است. با مطالعه آرا و نظرات الهیاتی شوآن معلوم می‌شود که در آثار برخی از مشهورترین متاهلهان مدرن ذره‌ای از الهیات وجود ندارد؛ متاهلهان مدرنی که برای پاسخ مثبت دادن به آنچه آن را مقتضیات ناگزیر عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی مدرن می‌دانند، عملاً الهیات را از طبیعت الهیاتی‌اش تهی کرده‌اند.

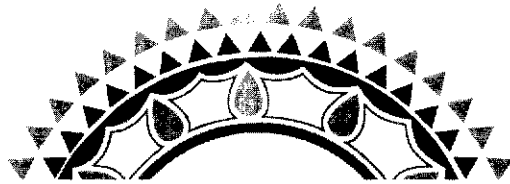
شوآن با آنکه متافیزیکدان و شارح و مفسر و برجسته وجوه عقلی ادیان است، به وجوه عملی دین چنان که در اخلاق تبلور پیدا کرده، عمیقاً علاقه‌مند است. اگرچه او اثر جداگانه‌ای راجع به اخلاق چنان که راجع به الهیات، نوشته است، آثار او درباره دین از جمله:

spiritual perspectives
and Esoterism
an principle and as way
سرشار از قطعاتی مربوط به اخلاق اوست. او

به اخلاق در پیوندش با اصول هر دین و نیز در پیوند با فضایل معنوی‌ای می‌پردازد که آرایه‌های درونی روح هستند اما به طرز تفکیک‌ناپذیری مرتبط با قلمرو اخلاق‌اند. شوآن می‌کوشد ضرورت اخلاق برای زندگی دینی و در عین حال، نسبت احکام اخلاقی در درون هر دین را در نسبت با سایر ادیان اثبات کند، و در عین حال مطلق بودن محتوای درونی این احکام را در پیوندی که با فضایل معنوی دارند، و تأثیری که بر روح آدمی می‌گذارند به اثبات برساند.

شوآن در سخن گفتن از منظر مابعدالطبیعی، از مرکز دایره وجود که در آن واحد فراتر از صور و در قلب موجودات است، دلمشغول باطن است که بدون آن هیچ معنویتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. مشخصه بارز ذات‌نگری^۴ آثارش که قبلاً به آن اشاره کردیم پرداختن به بعد ذاتی یا باطنی دین است که معمولاً عرفان^۵ خوانده می‌شود. برای پرهیز از ابهامات و ناهمخوانیهای پیرامون اصطلاح عرفان که بسیاری آن را با ابهام و گنگی برابر می‌گیرند، تا وضوح و روشنی، و انفعال تا فعلیت، شوآن در نحوه استفاده از این اصطلاح بسیار دقیق است. بحث او درباره کل موضوع عرفان بر پایه تمایز بین ابعاد یا وجوه ظاهر و باطن دین استوار است و آثار بشماروی درباره ربط و پیوند نزدیک آنان و نیز مکملیت و تقابلهشان دارد.

دین از سرچشمه یا حقیقت قصوا نشاءت می‌گیرد که هم متعالی است و هم حال، هم کاملاً در فراسوی موجودات است و هم در مرکز موجودات. اما انسان در عالم صور زندگی می‌کند، عالم کثرت و کدری که یک درون ذات‌شدگی^۶ است اگر که حقیقت قصوا، به عنوان عین برین^۷ یا احد متعالی^۸ در نظر گرفته شود، یا یک برون‌ذات‌شدگی^۹ است اگر که حقیقت، فاعل برین^{۱۰} یا خود حال^{۱۱} در نظر گرفته شود. در هر دو حالت، هر مبدأ ظهور، مستلزم پذیرفتن تمایز میان ذات و صورت، میان ظاهر و باطن، میان پدیدار^{۱۲} و ذات نفس‌الامری^{۱۳} است. دین هم از این حکم مستثنی نیست زیرا دین مانند خود کیهان از آن حقیقت قصوا نشاءت گرفته و آفریده شده است. به علاوه، دین که وحی مستقیم بر انسان است خود کلیدی برای شناخت حقیقت درونی کیهان و نیز انسان در مقام جهان کوچک است. اگر بخواهیم از



تمثیلی صوفیانه استفاده کنیم دین مثل یک گردوست، با یک پوسته و مغز یا میوه که فقط در درون پوسته می‌تواند رشد کند و وجود داشته باشد. هدف پوسته یا قشر حمایت از مغز است بدون پوسته هیچ مغز و میوه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. به نحو مشابه هدف نهایی دین راهنمایی انسان به سوی خداست، قادر کردن انسان به اینکه از تنگنای محدودیت، رهایی یابد که این، هدف باطن‌گرایی در این دنیا است و حتی ظاهرگرایی نیز آرزومند آن در زندگی اخروی است. هرچند، ظاهرگرایی هم برای میسر ساختن وصول به این هدف توسط باطن‌گرایی حتی وقتی که انسان در این جهان زندگی می‌کند کاملاً ضروری است بدون ظاهرنگری هیچ باطن‌نگری‌ای نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و مؤثر باشد. اما بدون باطن‌نگری هم دین فقط به جنبه‌های بیرونی‌اش تنزل داده می‌شود بدون آنکه راهی فراهم آورد برای آنان که طبیعتشان به گونه‌ای است که برای پیروی از دین باید طریقت باطن را دنبال کنند. چنین وضعیتی دین را فاقد راهی برای پاسخ گفتن به چالش‌های یک نظام عقلی می‌کند که قفس باطن‌نگری قادر است بدان پاسخ دهد؛ چالش‌هایی با این پیامد که ترک‌هایی در دیوار حتی وجه ظاهر یا بیرونی دین پدید می‌آید و وجود دین را در معرض تهدید قرار می‌دهد.

شوان زحمت بسیاری متحمل می‌شود تا نه فقط ظاهرگرایی را از باطن‌گرایی متمایز سازد و ضرورتشان و اصل و مبنای الهی در درون هر سنت را نشان دهد، بلکه تمایز روشنی افکند بین باطن‌نگری و نهان‌گرایی (یا علوم خفیه)^{۱۴}، عرفان فردگرایانه و بویژه همه جنبش‌های باطنی دروغین روزگاران مدرن که ادعای اتقان و اعتبار دارند بدون آنکه خود را نیازمند ظاهرنگری یا راست‌اندیشی سنتی بدانند و می‌کوشند دروازه‌های آسمان را بدون کمک مظاهر و تجلیات عام و متکثر لوگوس [= عقل] کلی که فقط به آنها چنین کلیدی اعطا شده است، بگشایند. در این زمینه شوان نه فقط شرح بی‌نظیری از وجوه، عناصر و تجلیات باطن‌نگری در نفس خود، و در ادیان مختلف ارائه می‌کند بلکه همچنین نقشه‌ای به دست می‌دهد که با آن می‌توان در آب‌های خطرناک صحنه روزگار حاضر (که در یک طرف آن انسان با نهادها و تعالیم

دینی بسیار زیادی که از ابعاد باطنی‌شان تهی شده‌اند و از طرف دیگر با فرقه‌ها و گروه‌های باطنی دروغین بسیاری روبه‌رو می‌شود) سفر کند و خود را به ساحل نجات برساند. هدف شوان این است که حقیقت باطن‌نگری را نه به عنوان واقعیتی مجزا با تعریفی مبهم بلکه در درون هردین راست آیین به اثبات برساند تا بدین وسیله دین و حتی ظاهرنگری در نفس خود و مستقل از باطن‌نگری هم تقویت شود. شوان همواره از ظاهرگرایی و محدودترین ظاهرگرایی که به خدا و وحی او ایمان دارند، در مقابل هر باطن‌گرایی دروغین یا نسجیده‌ترین ادعاهای مابعدالطبیعی و باطن‌گرایانه که به اسم یک اصطلاح «حقیقت والا تر»، سنت‌هایی را رد می‌کنند که آدمیان را در طول قرون و اعصار هدایت کرده به دفاع می‌پردازد.

در درون سنت مسیحی، جایی که اصطلاح عرفان معنای نسبتاً خاصی پیدا کرده است، شوان بارها به شرح و توضیح پیام آنان که دلمشغول عرفان بوده‌اند روی آورده، چه این عارفان، کاتولیک باشند چه ارتدوکس و نیز برخی عرفای پروتستان. او بین سه نوع بنیادی عرفان مسیحی تمایز می‌نهد یعنی: عرفان عالمانه مسیحی^{۱۵} آن چنان که توسط کسانی چون کلمنت اسکندرانی یا مایستراکهارت ابراز شده، عرفان عاشقانه مسیحی کسانی چون سنت برناریا، سنت فرانسیس و بالاخره عرفان شورمندان^{۱۶} رنسانس و دوره‌های بعد با چهره‌هایی مانند سنت یوحنای صلیبی و سنت ترزای اویلائی. شوان با بصیرت و وضوحی که از ویژگی‌های آثارش است نه تنها در مورد تفاوت‌های میان راه‌های معرفت و عشق در سنت عرفان مسیحی بلکه همچنین درباره ورود ناخواسته عناصر شورمندان و فردگرایانه در دوره رنسانس به عرفان مسیحی (که نوعی عرفان متفاوت با عرفان سنتی مسیحی به وجود آورد ولی چون هنوز در درون سنت راست‌اندیش مسیحی قرار داشت قادر بود حکیمان و عرفایی بپروراند) توضیح می‌دهد.

بحث شوان درباره حالات و صور باطن‌گرایی در سنت‌های دیگر که آنها را هم می‌توان عرفان خواند اگر که این اصطلاح به عنوان چیزی مرتبط با اسرار الهی تعبیر شود همان عمق، وضوح، دقت نظر و نکته‌سنجی را دارد. او درک مستقیمی از امر مقدس، و

شناخت معنای قداست دارد که فقط می‌تواند حاصل تجربه باشد، چیزی که قادرش می‌سازد حضور قداست را در هر زمان و مکانی که یافت شود، تشخیص دهد. شوان، در قلمرو پیچیده باطن‌گرایی به طور عام و عرفان در معنای خاص آن در سنت مسیحی، سخنان هدایت‌کننده‌ای با روشنایی و جهانشمولی بی‌نظیری در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. با استشمام بوی خوش از نوشته‌های او چیزی از حضور قداست تجربه می‌شود. از همین روست که یکی از کاتولیک‌های سنتی معاصر می‌تواند چنین بنویسد:

اگر او (شوان) در وحدت متعالی ادیان (Transcendent unity) از راه نزول فضل و برکت الهی به عنوان کسی که تقدیر الهی را در نسبت با ظاهرگرایی و باطن‌نگری درمی‌یابد، سخن می‌گوید در *pectives-Spiritual pers* از فضل خداوند به عنوان کسی سخن می‌گوید که فضل الهی در او عمل می‌کند و این کتاب حاصل آن عمل و فاء‌تیر است. کتاب سرشار از نوری است که آن را در قرن بیستم و شاید در هیچ قرن دیگری، نمی‌بینیم. پانوشته‌ها:

1. The way and the Mountain, London, 1960, pp. 9-10.
2. Orthodoxy
3. pneumatology
4. essentialigy
5. Mysticism
6. subjectivization
7. supreme object
8. transcendent one
9. objectivization
10. supreme subject
11. immanent self
12. phenomenon
13. noumenon
14. occultism
15. christian gnosis
16. passionate dominican studies, vol. 7, 1954, 265.